



قاسم بن الحسن؛ نوجوانی از آل هاشم که وجودش بی‌تاب شهادت بود

لباس‌های رزم برتنش زار می‌زند و بند نعلین‌اش از هم گشاده است؛ اما دلش می‌خواهد برای جانبازی در راه ولایت از علی‌اکبر هم پیشی بگیرد؛ قاسم بن الحسن همان دردانه شجاعی است که شهادت برایش از غسل شیرین‌تر است.

لباس‌های رزم برتنش زار می‌زند و بند نعلین‌اش از هم گشاده است؛ اما دلش می‌خواهد برای جانبازی در راه ولایت از علی‌اکبر هم پیشی بگیرد؛ قاسم بن الحسن همان دردانه شجاعی است که شهادت برایش از غسل شیرین‌تر است. به گزارش خبرنگار باشگاه خبری فارس «؛ توانا»، عاشورا به انتها نزدیک می‌شود و از یاران اباعبدالله کسی باقی نمانده است. اینک هنگامه نبرد خاندان رسول‌الله (ص) فرا رسیده است و این علی‌اکبر حسین (ع) است که از خاندان بنی‌هاشم روانه کارزار می‌شود.

در این میان نوجوانی از فرزندان امام حسن (ع) بی‌تابی می‌کند؛ او که طعم تلخ یتیمی را در سه سالگی تجربه کرده است و از آن پس در خانه عمویش حسین (ع) و زیر نوازش‌های پدرانه او بالیده است، خلق و خوی حسینی و هیبت حسنی را با هم دارد.

در شب عاشورا هنگامی که امام حسین (ع) خبر از شهادت یاران و همراهان خود را می‌دهد، قاسم بن الحسن با خود می‌اندیشد آیا فردا من نیز در رکاب ولایت شهید خواهم شد؛ به همین دلیل طاقت نیاورده از عمویش این سؤال را می‌پرسد.

امام که گویی در چهره قاسم، تصویر برادرش حسن بن علی (ع) را می‌بیند، برای اینکه میزان اشتیاق قاسم را بسنجد، خطاب به قاسم می‌گوید «؛ عمو جان مرگ در نظرت چگونه است؟«؛ قاسم بن حسن با نگاهی از سر شوق رو به عمو پاسخ می‌دهد «؛ مرگ در نظر من از غسل شیرین‌تر است».

عصر عاشورا هرگاه قاسم بن حسن به نزد امام (ع) می‌رود تا اذن نبرد گیرد، امام (ع) به او اجازه نمی‌دهد، چرا که او بزرگ مردی کوچک است که هنوز محاسنش نروبیده و لباس رزم برایش بزرگ است، پس قاسم این دردانه امام مجتبی با چشمانی پر از اشک به گوشه‌ای می‌رود.

به یاد سخن پدر می‌افتد که هر گاه دلهره و ناراحتی سنگینی بر تو عارض شد، تعویذی که برایت نوشته‌ام و بر بازوان خود بسته‌ای باز کن و به آن عمل کن، وقتی به دستور پدر عمل کرد و آن را برای امام حسین (ع) بیان کرد، عمو دست بر گردن برادرزاده گذاشت و بسیار گریست تا اینکه بالاخره به قاسم بن حسن اذن میدان داد.

اینک این دلیر نوجوان کربلا آماده نبرد با خبیثان لشکر کوفه است؛ او رجز می‌خواند و وارد میدان می‌شود «؛ ان تکرؤتی فانا ابنُ الحَسَنِ سِنطِ التَّيِّبِ الْمُصْطَفِيِّ هَذَا حُسَيْنُ الْمُؤْتَمِنِ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنَا لَأَسْعُوا صَوْبَ الْمَرْنِ»؛ «؛ اگر مرا نمی‌شناسید، بدانید که من فرزند حسن، نوه پیامبر برگزیده و امینم، این حسین است که همانند اسیری در دست مردمی گرفتار است، مردمی که کاش باران رحمت هرگز بر آنها نبارد».

حمید بن مسلم که در میان لشکر عمر سعد بود، اینگونه تعریف می‌کند «؛ پسری دیدم که به میدان آمده، گویا صورتش پاره ماه است و پیراهن و ایزاری در بر داشت و نعلینی در پا که بند یکی از آنها گیسخته شده بود و من فراموش نمی‌کنم که بند نعلین چپش بود».

در حین نبرد قاسم که با شجاعت و دلیری خاصی به دشمنان یورش می‌برد، عمرو بن سعد از دی که توقع چنین شهامتی از او را نداشت، گفت «؛ به خدا سوگند که من بر این پسر حمله می‌کنم و او را به قتل می‌رسانم»؛ حمید بن مسلم گفت «؛ سبحان الله این چه اراده است که نموده‌ای؟ این جماعت که دور او را احاطه کرده‌اند از برای کفایت امر او بس است، دیگر ترا چه لازم است که خود را در خون او شریک کنی؟»

عمرو بن سعد گفت «؛ به خدا قسم که از این اندیشه برنگردم»؛ پس سوار بر اسب شد و شمشیری بر فرق آن مظلوم زد و سر او بشکافت؛ پس قاسم با صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برداشت «؛ یاعماه!» چون صدای قاسم به گوش حضرت امام حسین (ع) رسید؛ با سرعت همانند عقابی که از بلندی به زیر آمد، صف‌ها را از هم شکافت و مانند شیر غضبناک بر لشکر حمله کرد تا به عمرو (لعین) قاتل جناب قاسم رسید.

پس تیغی حواله آن ملعون کرد، عمرو دست خود را پیش داد، حضرت دست او را از مرفق جدا کرد، پس آن ملعون صیحه عظیمی زد، لشکر کوفه به کمک عمرو شتافتند تا او را از چنگ امام (ع) برابند، همین‌که هجوم آوردند، بدن او در زیر سم اسبان لگدمال و به درک

واصل شد.

امام (ع) خود را بر بالین قاسم رساند؛ یادگار حسن از نهایت درد پای خود را به زمین می‌کشید، در این حین که روح او آماده پرواز به سمت پرودگارش بود، امام خطاب به او فرمود «سوگند با خدای که دشوار است برعم تو که او را بخوانی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند، اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد».

امام (ع) پس از آنکه پیکر قاسم را در نزد بقیه شهدای اهل بیت (ع) جای داد، در حق کوفیان اینگونه دعا کرد: «بارالها تو آگاهی که این جماعت ما را دعوت کردند که یاری ما کنند؛ اکنون دست از نصرت ما برداشته و با دشمن ما یار شدند، ای داور دادخواه این جماعت را نابود ساز و ایشان را هلاک کن و پراکنده گردان و یک تن از ایشان را باقی مگذار و مغفرت و آمرزش خود را هرگز شامل حال ایشان مگردان».

ای امتحان داده مکتب عشق، ای کسی که در نهایت نوجوانی خویش توانستی به بهترین شکل ممکن عقیده خود را در راه ولایت و امامت حسین به تماشا بگذاری؛ ای شجاع نوجوان که با شیرین دانستن شهادت از عسل اسوه‌ای برای شهیدان حسین فهمیده‌ها و بهنام محمدی‌ها شدی.

نوجوانان، عصر غیبت در دوران زعامت ولایت آیت‌الله خامنه‌ای تو را الگو راه خود قرار می‌دهند و سوگند یاد می‌کنند تحت هیچ شرایطی ولی فقیه زمانشان را تنها نگذارند تا این نهضت حسینی را به منتقم خون حسین تحویل دهند.